

شرمنده جلوی مادرش سرمو پایین انداختم "من عاشق دخترتم!"

شروع کرد به گریه کردن: "من از دار دنیا همین بچه رو داشتم که ازم گرفتی د
زندگیمو نابود کردی سالهاست که به ارزوی دیدن دوباره دخترم میخوابم و بیدار میشم

ابروم تو کل روستا رفت. اقا معلم حالات نمیکنم تا وقتی بچه مو پیدا نکنی و نیاریش
پیشم! حالات نمیکنم واسه زندگی که برام ساختی! حالات نمیکنم برای کارایی که
باهم کردی و باعث شدی بعد رفتن دخترم بدبخت بشم!

و بعد پایان حرفاش هر چی کتاب و خودکار بود به طرفم پرت کرد و بقیه هم پشت
سرش کارشو تکرار کردن

یه کتاب به سرم خورد که ناخداگاه از خواب پریدم
حسابی عرق کرده بودم و از کابوسی که دیدم ترسیدم از کنار تختم یکم اب خوردم

و کمی حالم جا اومد. نمیدونم چرا عذاب وجدان اومد سراغم من زندگی اون زن رو
نابود کردم کاری کردم که بدبخت بشه

اون وقت نتونستم از دخترشم مراقبت کنم! اما چه بلایی سر مادر گندم اومده که انقدر
شکسته و پیر شده ???

کی اذیتش کرد که همچین بلایی سر این زن اومده! از عذاب وجدان داشتم دیوونه
میشدم

نمیشه با قسمت جنگید من گندمو با خودم اوردم اما خیلی زود از دستش دادم

وای بر من...

دلم میخواست گندمو پیدا کنم ، دلم میخواست با گندم باشم باهم بریم سراغ مادرش

دلم میخواست همه ی این سالها دوری رو برای مادر گندم جبران کنم

کاش میتونستم گندمو پیدا کنم!نگاهی به گوشی کنار تختم انداختم حس کردم این مزاحم میتونه

کمکم کنه گندمو پیدا کنم! شروع کردم به پیام دادنش بهش و گفتم اگه جای گندمو بهم بگی پول خوبی بهت میدم و منتظر جوابش شدم

فردا صبح جواب داد و فقط یه کلمه نوشت "فعلا نمیشه!" چیزی از حرفش نفهمیدم و گفتم چرا فعلا نشه?!"

گفت: "چون گندم فعلا کارای مهم تری داری" و بعد اون حرفش دیگه جواب نداد اعصابم خورد شده بود. باز گوشیشو خاموش کرد به سیم اخر زدم دیگه مامانم پرسید چته???

ناخداگاه بهش گفتم: فکر کنم گندم داره میگیره!

نمیدونم چرا ملاقه از دستش افتاد: "گندم کیه؟؟؟"

_همونی که تو لایق من نمیدونستی!

پوزخندی زد: اوووو اون الان معلوم نیست چه خرابی شده تو دیگه اونو میخوای
چیکار؟؟ یه دختر خوشگل برات پیدا میکنم حال کن

خشمگین نگاهش کردم: یه بار برام انتخاب کردی واسه هفت پشتم بس بود
دستشو رو بازوم گذاشت: پسرم تو که نمیخوای دوباره بری دنبال اون دختر نه؟؟

خنده ایی کردم: اتفاقی می خوام برم این دفعه دیگه به هیچ قیمتی از دستش نمیدم!
گندم مال من عاشقشم تمام این سال ها فقط و فقط به فکر اون بودم اگه یه بار دیگه
ی اونو پیدا کنم هیچوقت از دستش نمیدم .

مادرم گفت: شاید اون دختر مرده باشه، اصلا از کجام میدونی زنده ست؟؟

گوشیم تو هوا تکون دادم و گفتم: به خاطر این کسی که به من خبر رسونده میدونه
زنده س. می فهمی زنده...

سرشو تکون داد و گفت: بابا این بازی مسخره بازیه، مطمئن باش، که دارن اذیت
میکنن

چشمامو ریز کردم و گفتم: مثلاً کی؟؟

گفت: می‌دونم شاید همین نگار به خاطر از انتقام

_ نگار همچین کاری نمیکنه، مطمئنم این کسی که پشت خطه خبری از گندم داره اینو مطمئن مادر من

دستاشو بغل کرد و گفت: چه میدونم دختر زنده باشه نمیزارم عروس این خانواده بشه ها!

هنوز چیزی نشده بود دوباره مادرم ساز مخالفتو شروع کرد اعصابم خورد شده بود بحث با مادر من بی فایده بارها این رو با خودم تکرار کردم ولی هنوز نمیدونم چرا با مادرم بحث می‌کنم دستم تو هوا دادم

_ مهم نیست خودم درستش می‌کنم شما چه بخوای چه نخوای من گندم رو پیدا کنم عروس این خانواده میشه!

تقریباً یه هفته ایی گذشت و راهب روستای گندم اینا شدم. همه چیز تغییر کرده بود و

حتی ادماش. سراغ مادر گندم گرفتم

اسمشو گفتم تو خونه خودشون نبو

تعجب کردم یعنی با خان علی ازدواج کرده؟؟

پسر بچه ای جلوی در نمایان شد گفتم: کوچولو پدرت خونه است؟؟

سرشو تکون داد و نه که همون لحظه صدای مادر گندم به گوشم رسید با دیدنش
تعجب کردم زیادی شکسته شده بود

با دیدنم اول شوکه شد اما بعد با عصبانیت به طرفم اومد و شروع به داد و هوار کردن

سعی کردم آرومش کنم دستشو کشیدم به پشت خونه بردم

_تورو خدا آروم باشید پ، همه چیز رو واستون توضیح بدم تورو خدا مردمو دورمون
جمع نکن باشه؟؟

با ترس نگاهم کرد و گفت: دخترمو ازم گرفتی تمام اهالی دو روستا حرف منو میزنن،
همه انگشت‌نما کردن منو اونم به به خاطر تو دخترمو گول زدی

چرا دخترمو نیاوردی ببینمش؟؟ دخترم نکو؟؟ دختر یکی یه دونه من کو؟؟ سالهاست
دارم عذاب میکشم سالهاست در حسرت دیدار دخترمم چرا این کارو با من کردی؟؟
چرا بدبختم کردی تو که میدونستی تنها دارایی من تو زندگیم فقط دخترمه!